

تحلیل نظام بلاغی و تصویرپردازی در منظومه «سمندر خان سالار» با تأکید بر استعاره و تشبیه

غلام محمد نیکوسیر^۱، محمود فیروزی مقدم^۲

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تربت حیدریه، دانشگاه آزاد اسلامی، تربت حیدریه، ایران

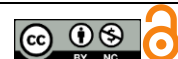
۲. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تربت حیدریه، دانشگاه آزاد اسلامی، تربت حیدریه، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: mfirouzi@iau.ac.ir

چکیده

منظومه «سمندر خان سالار» اثر علی اکبر عباسی، به عنوان یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های شعر گویشی خراسان، واجد ظرفیت‌های ادبی، روایی و بلاغی قابل توجهی است که بررسی و تحلیل علمی آن می‌تواند ابعاد تازه‌ای از توانمندی شعر گویشی ایرانی را آشکار سازد. این پژوهش با تمرکز بر دو رکن بنیادین بلاغت، یعنی استعاره و تشبیه، در پی تحلیل نظام تصویرپردازی این منظومه و واکاوی نقش این آرایه‌ها در شکل‌دهی به معنا، فضا سازی، شخصیت‌پردازی و پیشبرد روایت است. از آنجا که شعر گویشی غالباً در چارچوب مطالعات مردم‌نگارانه یا زبان‌شناختی بررسی می‌شود، بسیاری از ارزش‌های هنری و ادبی آن در حاشیه مانده است. این مقاله با رویکرد نقد بلاغی و تحلیل متن‌محور، تلاش دارد نشان دهد که عباسی چگونه با بهره‌گیری خلاقانه از ظرفیت‌های گویش تربتی، تشبیهات بدیع و استعاره‌های زنده، جهانی شاعرانه و در عین حال ملموس خلق کرده است که هم ریشه در سنت شفاهی دارد و هم با معیارهای شعر مکتوب همخوانی می‌یابد. روش پژوهش، توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعه مستقیم متن منظومه است. ابتدا نمونه‌های استعاره و تشبیه استخراج و سپس بر اساس نوع، ساختار، حوزه‌های معنایی و کارکرد بلاغی طبقه‌بندی شده‌اند. در ادامه، نقش این آرایه‌ها در تقویت تصویرپردازی، ایجاد موسیقی معنایی، القای فضاهای بومی و انتقال جهان‌بینی مردمان تربت حیدریه بررسی شده است. نتایج نشان می‌دهد که شاعر نه تنها از آرایه‌های بلاغی به عنوان زینت کلام استفاده نکرده، بلکه آن‌ها را به ابزار اصلی روایت، تصویرسازی و معناآفرینی بدل نموده است. استعاره‌های مبتنی بر عناصر طبیعت، زندگی روستایی، ابزارها و اشیای بومی، و تشبیهاتی که برگرفته از تجربه زیستی مردم منطقه است، سبب شده‌اند تا شعر همزمان صمیمیت گفتار محلی و استحکام ساختار ادبی را در خود حفظ کند.

کلیدواژگان: سمندر خان سالار، شعر گویشی خراسان، استعاره، تشبیه، تصویرپردازی، بلاغت.



شیوه استناددهی: نیکوسیر، غلام محمد، و فیروزی مقدم، محمود. (۱۴۰۶). تحلیل نظام بلاغی و تصویرپردازی در منظومه «سمندر خان سالار» با تأکید بر استعاره و تشبیه. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۵(۲)، ۱-۱۷.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱ بهمن ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۰ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۷ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۶ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ تیر ۱۴۰۶

The Treasury of Persian Language and Literature

Analysis of the Rhetorical System and Imagery in the Narrative Poem Samandar Khan Salar with Emphasis on Metaphor and Simile

Gholam Mohammad Nikousiar¹, Mahmoud Firozimoghaddam^{2*}

1. Ph.D. Student, Department of in Persian Language and Literature, ToH.C., Islamic Azad University, Torbat-e Heydarieh, Iran

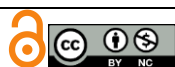
2. Department of Persian Language and Literature, ToH.C., Islamic Azad University, Torbat-e Heydarieh, Iran

*Corresponding Author's Email: mfirouzi@iau.ac.ir

Abstract

The narrative poem Samandar Khan Salar by Ali-Akbar Abbasi, as one of the most prominent examples of dialect poetry from Khorasan, possesses significant literary, narrative, and rhetorical capacities whose scholarly examination can reveal new dimensions of the expressive power of Iranian dialect poetry. This study focuses on two fundamental elements of rhetoric—metaphor and simile—to analyze the poem's imagery system and investigate the role of these figurative devices in shaping meaning, constructing atmosphere, developing characterization, and advancing the narrative. Since dialect poetry is often examined primarily within ethnographic or linguistic frameworks, many of its artistic and literary values have remained overlooked. Employing a rhetorical-critical and text-centered approach, this article seeks to demonstrate how Abbasi creatively utilizes the expressive potential of the Torbati dialect, innovative similes, and vivid metaphors to create a poetic yet tangible world that is rooted in oral tradition while simultaneously conforming to the aesthetic standards of written poetry. The research adopts a descriptive-analytical method based on direct examination of the text of the poem. Instances of metaphor and simile were first identified and then classified according to their type, structure, semantic domains, and rhetorical functions. Subsequently, the study explored the contribution of these devices to the enhancement of imagery, the creation of semantic musicality, the evocation of indigenous settings, and the transmission of the worldview of the people of Torbat-e Heydarieh. The findings indicate that the poet does not employ rhetorical devices merely as ornamental features of language; rather, he transforms them into primary instruments of narration, visualization, and meaning production. Metaphors derived from elements of nature, rural life, local tools, and indigenous objects, together with similes rooted in the lived experiences of the region's inhabitants, enable the poem to preserve both the intimacy of local speech and the coherence of a sophisticated literary structure.

Keywords: *Samandar Khan Salar, Khorasan dialect poetry, metaphor, simile, imagery, rhetoric.*



How to cite: Nikousiar, G. M. & Firozimoghaddam, M. (2027). Analysis of the Rhetorical System and Imagery in the Narrative Poem Samandar Khan Salar with Emphasis on Metaphor and Simile. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 5(2), 1-17.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 21 January 2026

Revise Date: 31 May 2026

Accept Date: 07 June 2026

Initial Publish: 28 July 2026

Final Publish: 22 June 2027

مقدمه

شعر فارسی از لحاظ محتوا و مقاصدی که در کلام منظوم وجود دارد، به چهار نوع حماسی، غنایی، نمایشی و تعلیمی تقسیم می‌شود. «شعر غنایی در نظر بسیاری از شاعران رمانتیک، شعری است که شاعران «خویشتن خویش» را جست‌وجو می‌کنند و ضمن آن، به بیان عواطف و احساسات شخصی و تأثرات خود از زندگی و طبیعت می‌پردازند» (۱). شعر گویشی، که بخش قابل توجه آن در زمره اشعار غنایی محسوب می‌شود، به‌عنوان بخشی از میراث زنده ادبیات ایران، در طول تاریخ همواره نقشی بنیادین در بازنمایی تجربه زندگی مردمان مناطق مختلف ایفا کرده است. «این گونه شعری، پیش از آنکه در قالب نظام‌های رسمی و مکتوب ادبی تثبیت شود، در بستر فرهنگ شفاهی رشد یافته و به تدریج به یکی از بازتاب‌های اصیل هویت زبانی و فرهنگی جوامع محلی بدل شده است» (۲). در میان گویش‌های متنوع ایران، شعر گویشی خراسان جایگاهی برجسته دارد؛ چرا که علاوه بر قدمت فرهنگی از تنوع زبانی، غنای واژگانی و عمق تجربه زیسته اجتماعی برخوردار است. به‌ویژه «گویش تربتی، که بخشی از هویت فرهنگی منطقه تربت حیدریه را شکل می‌دهد، توانسته است ظرفیت‌های خود را در حوزه شعر و روایت ادبی نشان دهد» (۳). یکی از نمونه‌های شاخص این جریان ادبی، منظومه «سمندرخان سالار» اثر علی‌اکبر عباسی است که نه تنها به ثبت یکی از روایت‌های مهم فرهنگ محلی کمک کرده، بلکه نشان داده است زبان گویشی، قدرت خلق اثر ادبی ساختاریافته، دارای تصویرپردازی هنری و ظرفیت‌های پیچیده بلاغی را دارد. «این منظومه، بر پایه روایت‌های شفاهی و سنت‌های داستان‌سرایی محلی شکل گرفته، اما در قالب شعری منسجم، با انتخاب آگاهانه قالب مثنوی و بهره‌گیری از گویش تربتی به‌عنوان زبانی ادبی و خلاقانه عرضه شده است». بدین ترتیب، «سمندرخان سالار» در نقطه تلاقی سنت شفاهی و ادبیات مکتوب قرار می‌گیرد.

مسئله مهمی که این منظومه را شایسته بررسی علمی می‌سازد، حضور پررنگ و خلاقانه آرایه‌های بلاغی در ساختار آن است. برخلاف تصور رایجی که شعر گویشی را صرفاً حامل روایت‌های ساده یا بیان احساسات روزمره می‌داند، «علی‌اکبر عباسی با بهره‌گیری گسترده از استعاره‌ها، تشبیهات و تصاویر بومی، جهانی ادبی خلق کرده که نه تنها مخاطب محلی را با خود همراه می‌کند، بلکه برای مخاطب فارسی‌زبان غیرمحلی نیز جذاب و قابل تحلیل است. این تصاویر، برآمده از طبیعت، زندگی اجتماعی، ابزار، مفاهیم و باورهای مردم منطقه است و همین امر به آن‌ها هویت فرهنگی و زیبایی‌شناختی ویژه‌ای بخشیده است» (۴).

از سوی دیگر، ادبیات گویشی خراسان، به‌ویژه در سال‌های اخیر، بیشتر از منظر مردم‌نگاری، زبان‌شناسی و فرهنگ عامه مورد توجه قرار گرفته و مطالعات ادبی و بلاغی کمتری به تحلیل ساختار هنری و زیبایی‌شناسی آن پرداخته‌اند. همین خلأ پژوهشی، ضرورت بررسی علمی «سمندرخان سالار» را از منظر بلاغت و تصویرپردازی دوچندان می‌کند. توجه به استعاره و تشبیه، به‌عنوان دو رکن اساسی بلاغت، امکان شناخت عمیق‌تر نظام تصویرسازی این منظومه را فراهم می‌آورد. بررسی علمی آرایه‌های بلاغی در این اثر، می‌تواند بخشی از هویت ادبی شعر گویشی خراسان را بازنمایی کند. استعاره‌ها و تشبیهات این منظومه تنها ابزارهای زبانی نیستند؛ بلکه حامل اندیشه، جهان‌بینی و ارزش‌های فرهنگی مردمی‌اند که در این جغرافیا زیسته‌اند. بنابراین، تحلیل آن‌ها، فراتر از رویکرد صرفاً ادبی، به شناخت فرهنگ و ذهنیت جمعی نیز کمک می‌کند.

یکی از مهم‌ترین مسائل در حوزه مطالعات ادبیات گویشی، نادیده‌گرفتن ارزش‌های بلاغی و زیبایی‌شناختی این آثار است. بسیاری از پژوهش‌ها، شعر گویشی را بیشتر به‌عنوان سند فرهنگی، اجتماعی یا زبان‌شناختی بررسی کرده‌اند و کمتر به ساختار ادبی، شگردهای هنری و نظام بلاغی آن پرداخته‌اند. منظومه «سمندرخان

سالار» نیز، با وجود اهمیت فرهنگی و هنری خود، عمدتاً از منظر مردم‌نگاری و روایت داستانی دیده شده و ظرفیت‌های بلاغی آن به صورت نظام‌مند تحلیل نشده است. این در حالی است که بخشی از هویت ادبی این اثر، در گرو همین آرایه‌های بلاغی و تصویرپردازی شاعرانه است.

مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که استعاره و تشبیه در این منظومه تنها نقش زینتی ندارند، بلکه ساختار روایت و معنا را هدایت می‌کنند. شاعر با استفاده از گویش تربتی و عناصر بومی، تصاویری می‌آفریند که نه تنها بیانگر واقعیت بیرونی‌اند، بلکه به بازنمایی احساس، تفکر و جهان‌بینی مردم منطقه نیز کمک می‌کنند. بنابراین، پرسش بنیادین این است که نظام بلاغی این اثر چگونه شکل گرفته است و استعاره و تشبیه چه نقشی در خلق فضای شاعرانه، القای معنا و پیشبرد روایت دارند.

این مطالعه قصد دارد ابتدا نمونه‌های استعاره و تشبیه را از متن منظومه استخراج کند، سپس آن‌ها را بر اساس معیارهایی چون نوع، حوزه مفهومی و کارکرد بلاغی طبقه‌بندی نماید. پس از آن، نقش این آرایه‌ها در ساخت روایت، تصویرپردازی، شخصیت‌پردازی و انتقال مفاهیم بررسی می‌شود. پرسش‌هایی که این پژوهش به آن‌ها پاسخ می‌دهد شامل این موارد است: استعاره‌ها و تشبیهات این منظومه بیشتر در چه حوزه‌هایی شکل گرفته‌اند؟ چه نسبتی با فرهنگ و زیست‌بوم مردم دارند؟ چگونه موجب غنای ادبی اثر شده‌اند؟

نبود پژوهش‌های دقیق درباره بلاغت و تصویرپردازی در این منظومه، یک خلأ محسوس است. بررسی علمی استعاره و تشبیه در این اثر، پاسخی به این کمبود و گامی در جهت توسعه مطالعات ادبی در حوزه شعر گویشی خراسان است. «سمندر خان سالار» تنها یک متن روایتگر فرهنگی نیست، بلکه اثری شاعرانه و اندیشیده است که در آن زبان، بلاغت و تصویرپردازی نقشی بنیادین دارند. بنابراین، تحلیل نظام‌مند استعاره و تشبیه آن، نه تنها زیبایی‌شناسی

اثر را آشکار می‌کند، بلکه به شناخت عمیق‌تر هویت ادبی شعر گویشی کمک خواهد کرد.

منظومه «سمندر خان سالار» با ساختار روایی قوی، گویش تربتی و آرایه‌های بلاغی برجسته، ظرفیت بالایی برای تحلیل ادبی دارد و بررسی استعاره و تشبیه در آن، افزون بر آشکار کردن ارزش‌های هنری اثر، به شناخت جهان‌بینی و زیست‌جهان مردم تربت حیدریه کمک می‌کند. این پژوهش همچنین با برجسته‌سازی بلاغت شعر گویشی، جایگاه آن را در مطالعات ادبی تثبیت کرده و در برابر فرسایش گویش‌ها، نقشی فرهنگی و هویتی ایفا می‌کند.

هدف اصلی پژوهش حاضر تحلیل و تبیین نظام بلاغی و تصویرپردازی منظومه «سمندر خان سالار» با تمرکز ویژه بر دو عنصر بنیادی بلاغت، یعنی استعاره و تشبیه است. در چارچوب این هدف، پژوهش در پی آن است که نمونه‌های استعاره و تشبیه موجود در متن را استخراج، شناسایی و طبقه‌بندی کند و سپس، با تحلیل ساختاری و معنایی آن‌ها، به تبیین نقششان در خلق تصاویر شاعرانه، انتقال مفاهیم، فضا سازی، شخصیت‌پردازی و پیشبرد روایت بپردازد. یکی از اهداف مهم این پژوهش، نشان‌دادن پیوند میان این آرایه‌های بلاغی با فرهنگ، زبان و تجربه زیسته مردم تربت حیدریه است تا روشن شود که تصاویر شعری این منظومه تا چه اندازه برخاسته از زیست‌بوم بومی و چگونه به زبان ادبی ارتقا یافته‌اند.

روش پژوهش

روش پژوهش حاضر، توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر تحلیل متن است. داده‌های اصلی پژوهش از متن چاپی منظومه «سمندر خان سالار» اثر علی‌اکبر عباسی استخراج می‌شود که با ویرایش، حرکت‌گذاری و توضیح در سال ۱۳۹۵ منتشر شده است. در نخستین مرحله، متن اثر به صورت دقیق و چندباره مطالعه شده و تمامی نمونه‌های استعاره و تشبیه شناسایی و ثبت می‌شوند. در مرحله بعد، این نمونه‌ها بر اساس ملاک‌های بلاغی، همچون نوع

استعاره (مصرحه، مکنیه، ترکیبی، بدیعی و...)، نوع تشبیه (مرسل، مفصل، مجمل، بلیغ و...)، حوزه معنایی، منبع تصویری، و... طبقه‌بندی می‌شوند. سپس، در مرحله تحلیل، هر دسته از آرایه‌ها از نظر ساختاری، کارکردی و معنایی بررسی شده و نقش آن‌ها در تصویرپردازی، روایت‌پردازی، فضاسازی و انتقال جهان‌بینی اثر تحلیل می‌شود. در این فرایند، علاوه بر تکیه بر مبانی نظری بلاغت سنتی فارسی، از دستاوردهای نوین مطالعات استعاره و تصویر شعری نیز بهره گرفته می‌شود تا تحلیل جنبه‌های متنی و معنایی اثر دقیق‌تر گردد.

پیشینه پژوهش

پژوهش در حوزه شعر گویشی خراسان و گویش تربتی تاکنون در چند محور کلی انجام شده است که هر یک بخشی از مؤلفه‌های موضوع پژوهش حاضر را در بر می‌گیرند، اما هیچ‌یک تحلیل دقیق بلاغی منظومه «سمندرخان سالار» عباسی را هدف قرار نداده‌اند. نخست، مطالعاتی با رویکرد ساختاری و مردم‌شناختی درباره سرودها، قالب‌های بومی و آواها در خراسان انجام شده است. مقاله «انواع بومی سرودهای خراسان» از ذوالفقاری (4) با تکیه بر نمونه‌های مختلف سرودهای محلی، نشان می‌دهد که منطقه خراسان دارای تنوع سرود و قالب‌های شعری بومی متنوعی است. اما تمرکز این مطالعه بر دسته‌بندی و معرفی اشکال شعر بومی بوده و به تحلیل بلاغی یا تصویرپردازی در قالب منظومه پرداخته است. از سوی دیگر، مطالعاتی در سطح شعر محلی تربتی و نقش شاعران محلی انجام شده‌اند. برای مثال، مقالات کنفرانسی در مورد اشعار محمد قهرمان (5) به تحلیل زبان، گویش، فرهنگ عامه و نقش این شاعر در حفظ واژگان بومی تربت پرداخته‌اند و او را به‌عنوان یکی از پایه‌گذاران شعر محلی تربتی معرفی کرده‌اند. اگرچه این مطالعات به بررسی نقش شاعران و اصطلاحات محلی پرداخته‌اند، توجه آن‌ها بیشتر معطوف به ثبت واژگان و نمودهای فرهنگی است، نه تحلیل بلاغت و تصویرپردازی در بافت منظومه‌های بلند.

در میان رساله‌های دانشگاهی، می‌توان به پایان‌نامه‌ای با عنوان «بررسی ساختار آوایی و واژگانی گویش تربت حیدریه» نوشته‌ی سارا رضایی (2) در دانشگاه فردوسی مشهد اشاره کرد که به تحلیل دقیق آواهای این گویش و جایگاه آن در میان گویش‌های خراسانی پرداخته است. همچنین، رساله‌ای دیگر با عنوان «عناصر بلاغی در شعر محلی خراسان» اثر علی محمدی (4) در دانشگاه بیرجند، اگرچه به بررسی آرایه‌های ادبی پرداخته، اما تمرکز آن بر اشعار پراکنده و نه یک منظومه مشخص بوده است.

علاوه بر این، مجله «فرهنگ عامیانه» دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس منبع غنی برای مطالعات در این حوزه است. مقاله‌ای با عنوان «نقش ضرب‌المثل‌ها در شفاف‌سازی هویت فرهنگی خراسان» نوشته‌ی کاظمی و همکاران (6) در این مجله، نشان می‌دهد که چگونه عناصر فرهنگ عامه می‌توانند بستر مناسبی برای خلق تصاویر شاعرانه باشند. همچنین، مقاله «مطالعه تطبیقی گویش‌های شرق ایران: تربت و سبزوار» نوشته‌ی احمدی (3) در همین مجله، با مقایسه ساختار واژگانی دو گویش، به غنای ادبی منطقه تربت حیدریه اشاره کرده و آن را متمایز از سایر گویش‌ها معرفی می‌کند. این پژوهش‌ها اگرچه مستقیماً به منظومه سمندرخان سالار نپرداخته‌اند، اما زمینه‌های نظری لازم برای درک بستر فرهنگی و زبانی اثر را فراهم می‌آورند.

این پژوهش، با تمرکز نظام‌مند بر تحلیل بلاغی منظومه «سمندرخان سالار» و محوریت استعاره و تشبیه، از مطالعات پیشین متمایز می‌شود؛ زیرا به‌جای ثبت و معرفی صرف، به استخراج و تحلیل کارکرد آرایه‌ها در شکل‌دهی معنا و زیبایی‌شناسی می‌پردازد. نوآوری دیگر آن، بررسی نقش تصویرپردازی و نظام استعاره‌ای در پیشبرد روایت و انتقال جهان‌بینی بومی است. در مجموع، این پژوهش جایگاه شعر گویشی را از ثبت فرهنگی به تحلیل ادبی و بلاغی ارتقا می‌دهد.

مبانی نظری پژوهش

تصویرسازی در شعر به معنای آفرینش جهان محسوس تازه‌ای است که «شاعر با کمک زبان، تخیل و عناصر حسی آن را می‌آفریند» (7). تصویر شعری نه صرفاً بازنمایی واقعیت بیرونی، بلکه بازآفرینی آن در قالبی هنری و ذهنی است که به کلام جان می‌بخشد و معنا را عینی و زنده می‌کند. «تصویرسازی می‌تواند از عناصر طبیعت، زندگی روزمره، باورهای فرهنگی و تجربه‌های حسی انسان بهره‌گیرد و آن‌ها را در قالب ساختاری تازه و زیباشناختی عرضه کند» (8). قدرت تأثیرگذاری شعر تا حد زیادی وابسته به توان شاعر در خلق تصاویر زنده، ملموس و تأثیرگذار است؛ تصاویری که نه فقط توصیف، بلکه نوعی معناآفرینی و جهان‌سازی شاعرانه محسوب می‌شوند.

صور خیال، مجموعه ابزارهای ادبی و ذهنی هستند که شاعر برای آفرینش تصویر و معنا از آن‌ها استفاده می‌کند. این صور شامل تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه و دیگر شگردهای بلاغی است که هر یک با سازوکاری خاص، زبان را از سطح عادی به سطح هنری و آفرینشی ارتقا می‌دهند (9). صور خیال «پلی میان ذهن و زبان شاعر با ذهن مخاطب ایجاد می‌کنند و امکان انتقال تجربه‌های پیچیده عاطفی و فکری را فراهم می‌سازند» (10). در واقع، «صور خیال نظام معنایی شعر را سازمان می‌دهد و به آن ساختی هنری و زیباشناختی می‌بخشد. بدون حضور این عناصر، شعر به گزارش صرف واقعیت یا بیان مستقیم احساس تقلیل می‌یابد و از ماهیت هنری خود فاصله می‌گیرد» (11).

استعاره یکی از بنیادی‌ترین ارکان بلاغی و صور خیال در شعر است که بر پایه جانشینی و انتقال معنا از حوزه‌ای به حوزه‌ای دیگر شکل می‌گیرد. در استعاره، «شاعر مفهوم یا پدیده‌ای را نه به‌طور مستقیم، بلکه در قالب مفهومی دیگر بازنمایی می‌کند و بدین ترتیب به زبان عمق، لایه‌مندی و قدرت تأویل می‌بخشد» (12). استعاره، علاوه بر زیبایی‌بخشی، ابزاری برای اندیشه‌ورزی و بیان

غیرمستقیم است و قادر است نسبت‌های تازه‌ای میان اشیا، انسان، طبیعت و جهان برقرار کند. از این رو، «استعاره تنها آرایه‌ای زبانی نیست، بلکه ساختاری شناختی است که نگرش شاعر به جهان و نظام فکری او را منعکس می‌کند و شعر را به عرصه معناهای تأمل‌برانگیز وارد می‌سازد» (13).

تشبیه نیز یکی از مهم‌ترین ابزارهای تصویرپردازی در شعر است که بر پایه سنجش و همانندی میان دو پدیده شکل می‌گیرد (14). در تشبیه، شاعر با نشان دادن شباهت میان امر آشنا و امر ناشناخته، به فهم مخاطب کمک می‌کند و مفاهیم ذهنی را به‌صورت محسوس و عینی جلوه می‌دهد. «تشبیه می‌تواند از نظر ساختاری و بلاغی انواع گوناگونی داشته باشد و هر نوع آن نقشی خاص در تقویت تصویر شعری ایفا می‌کند» (15). کارکرد اصلی تشبیه، روشن‌سازی، زیباسازی و برجسته‌سازی معناست و از این طریق، ارتباطی مؤثر میان تجربه شاعر و ذهن مخاطب برقرار می‌سازد. در شعر گویشی، تشبیه اغلب از محیط بومی، ابزار زندگی روزمره و عناصر فرهنگی الهام می‌گیرد و همین امر سبب می‌شود بافت فرهنگی و زبان محلی در متن شعر به‌صورت هنری حضور یابد.

بررسی و تحلیل بلاغی و تصویرپردازی منظومه «سمندر خان سالار» با تأکید بر استعاره و تشبیه

منظومه «سمندر خان سالار» نه‌تنها حامل روایت و محتواست، بلکه از نظر هنری نیز سرشار از ظرفیت‌های بلاغی است که می‌توان آن‌ها را در قالب نظامی منسجم تحلیل کرد. بخش پیش‌رو ابتدا به تبیین جایگاه تصویرپردازی در متن منظومه می‌پردازد و سپس، با تمرکز بر استعاره و تشبیه، مسیر تحلیل را به سمت بررسی جزئی‌تر این آرایه‌ها هدایت می‌کند. همچنین، تلاش می‌شود تا نشان داده شود که شاعر چگونه از زبان گویشی تربتی برای خلق تصاویر تازه بهره برده و تا چه اندازه توانسته است عناصر فرهنگی و زیست‌محیطی بومی را به زبان شاعرانه تبدیل کند.

نظام تصویرپردازی در منظومه «سمندرخان سالار»

تصاویر شعری این منظومه عمدتاً برآمده از زندگی روزمره مردم تربت حیدریه، محیط جغرافیایی، ابزارهای بومی و تجربه‌های حسی ملموس هستند و همین امر سبب می‌شود شعر، زبانی زنده و نزدیک به مخاطب داشته باشد. «این تصاویر نه تنها توصیف‌کننده هستند، بلکه معناآفرین‌اند و به مخاطب امکان می‌دهند تا از طریق زبان، جهان شاعر را تجربه کند» (6). یکی از شیوه‌های اصلی شاعر در این منظومه، ساختن تصویرهای عینی و متحرک از دل زندگی روزمره است؛ تصویرهایی که بی‌آنکه به تشبیه‌های صریح یا استعاره‌های پیچیده متوسل شوند، با چینش واژگان بومی و توصیف جزئیات حسی، صحنه‌ای زنده و دیداری پیش چشم مخاطب می‌گذارند:

گلِه گَش کرده بو وِر مونِ درّه
قطارِ بوز و بزغاله و برّه
(16)

شاعر عبور گله‌ای از دام‌ها را در میان دره تصویر می‌کند؛ گله‌ای که به صورت «قطار» پیوسته از بز، بزغاله و بره در حرکت است. این توصیف، نمایی کاملاً عینی و برگرفته از تجربه زیسته روستایی را باز می‌نماید.

تحلیل این بیت نشان می‌دهد که تصویرپردازی در «سمندرخان سالار» بیش از آنکه متکی بر آرایه‌های آشکار بلاغی باشد، بر مشاهده دقیق و بازآفرینی هنری واقعیت استوار است. واژه «قطار» در کنار نام‌بردن جزئی‌نگرانه از «بوز، بزغاله و بره»، حرکت پیوسته و منظم گله را به صورت تصویری سینمایی القا می‌کند. شاعر با انتخاب عناصر آشنا برای مخاطب بومی، فضایی می‌سازد که خواننده نه تنها آن را می‌بیند، بلکه صدای زنگ دام‌ها و حرکت آرام آن‌ها در دره را نیز در ذهن خود احساس می‌کند. این تصویر، نمونه‌ای روشن از نظام تصویرپردازی مبتنی بر تجربه حسی و زیست‌محیطی است.

از سوی دیگر، چنین تصویرهایی کارکردی فراتر از توصیف صرف دارند و به باورپذیری جهان روایت کمک می‌کنند. حضور گله در دره، نشانه‌ای از زندگی دامداری، ریتم طبیعی زیست روستایی و پیوند انسان با طبیعت پیرامون است؛ عناصری که بستر فرهنگی منظومه را می‌سازند. بدین‌سان، تصویرپردازی به ابزاری برای انتقال جهان‌بینی بومی تبدیل می‌شود و نشان می‌دهد که عباسی چگونه با زبان گویشی تربتی، واقعیتی ساده را به تصویری شاعرانه و معنادار بدل کرده و نظامی منسجم از تصاویر زنده و ملموس در سراسر منظومه پدید آورده است.

شاعر با تکیه بر مشاهدات مستقیم زندگی روزمره و طبیعت بومی، تصویری زنده و پویا از محیط پیرامون ارائه می‌دهد. چنین تصویرپردازی‌هایی مخاطب را قادر می‌سازد تا از طریق تجربه حسی و ملموس، جهان شاعر را درک کند و با فضای داستانی و جغرافیای محلی ارتباط برقرار نماید:

دِ سَرِ گردنه تا گلِه جَم رف
هوای آسمو یک هو دِهَم رف
(16)

تا وقتی گله گوسفندان که روی گردنه مشغول چرا بود، جمع شد، ناگهان هوای آسمان به هم ریخت.

شاعر در این بیت، با بهره‌گیری از تصاویر دقیق و ملموس، نه تنها وضعیت فیزیکی گله را نشان می‌دهد، بلکه تغییر ناگهانی هوا را به شکلی طبیعی و واقع‌گرایانه بازنمایی می‌کند. تصویری که از گردنه و گله گوسفندان ارائه می‌شود، نزدیک به تجربه زیسته مردم محلی است و حس واقعی مکان و زمان را منتقل می‌کند. ترکیب این دو عنصر، یعنی گله و تغییر ناگهانی هوا، باعث شده تصویر شعر هم حسی باشد و هم معنایی؛ به گونه‌ای که مخاطب بتواند هم‌زمان طبیعت و زندگی روزمره مردم را در ذهن خود بازسازی کند.

این تصویرپردازی نه تنها توصیف‌کننده محیط است، بلکه بافت فرهنگی و جغرافیایی تربت حیدریه را نیز به متن وارد می‌کند.

مخاطب با دیدن این صحنه می‌تواند به زندگی روزمره و تعامل انسان با طبیعت پی ببرد و از این طریق با فضای محلی و زیست‌بوم شاعرانه شعر پیوند برقرار کند. بنابراین، این بیت نمونه‌ای برجسته از نقش تصویرپردازی در ایجاد فضای زنده و ملموس در منظومه «سمندرخان سالار» است.

در بخش‌هایی از منظومه، شاعر با نشانه‌گذاری دقیق مکانی و استفاده از عناصر آشنا، فضایی عینی و قابل ترسیم می‌آفریند که مخاطب را گام‌به‌گام در جغرافیای روایت پیش می‌برد. این شیوه، بیش از آنکه بر آرایه‌های پیچیده تکیه داشته باشد، بر تصویرسازی واقع‌گرایانه و ملموس استوار است:

سَرِ رَاهِ کَلَّتَه تا فِهَن‌دَر
دِ تَه کوچه بو خَنَه یُ سَمِنْدَر...

(16)

شاعر جایگاه خانه سمندر را با دقت مکانی توصیف می‌کند: خانه‌ای که در انتهای کوچه‌ای واقع شده و در مسیر میان کلاته و روستای فهندر قرار دارد. این توصیف، تصویری روشن از موقعیت جغرافیایی و فضایی محل زندگی قهرمان به دست می‌دهد.

در این بیت، تصویرپردازی بر پایه نشانه‌های عینی و جغرافیایی شکل گرفته است. نام‌بردن از «کلاته»، «فهندر» و «ته کوچه» نوعی نقشه ذهنی برای مخاطب می‌سازد و او را در فضای واقعی روایت جای می‌دهد. شاعر با استفاده از زبان گویشی، مسیر و مکان را نه به صورت انتزاعی، بلکه همچون مسیری شناخته‌شده و قابل طی کردن بازمی‌نماید. این تصویر، نمونه‌ای روشن از نظام تصویرپردازی منظومه است که از دل تجربه زیسته و شناخت دقیق محیط پیرامون برمی‌آید.

از منظر معنایی، چنین تصویرسازی‌هایی کارکردی فراتر از تعیین مکان دارند و به شخصیت‌پردازی و باورپذیری روایت کمک می‌کنند. قرار گرفتن خانه سمندر در «ته کوچه» می‌تواند به صورت ضمنی دلالت بر نوعی سادگی، حاشیه‌نشینی یا پیوند عمیق با بافت

بومی داشته باشد؛ بی‌آنکه شاعر به تصریح مفهومی متوسل شود. بدین ترتیب، تصویر مکانی به ابزاری معناآفرین تبدیل می‌شود و نشان می‌دهد که عباسی چگونه با تصویرهای ساده و بومی، جهانی روایی می‌سازد که هم واقعی است و هم واجد ظرفیت‌های تأویلی و هنری.

تحلیل استعاره و کارکرد آن در ساخت معنایی و روایی منظومه
استعاره‌های این منظومه اغلب بر پایه تجربه زیستی مردم، عناصر طبیعت و مفاهیم فرهنگی شکل گرفته‌اند و همین امر سبب می‌شود ریشه در زندگی واقعی داشته باشند و در عین حال به زبان شاعرانه ارتقا یابند. استعاره‌ها در این منظومه تنها زینت کلام نیستند، بلکه به پیشبرد داستان، عمیق‌تر شدن مفهوم عشق، کشمکش‌ها و بازنمایی حالات عاطفی و روانی شخصیت‌ها کمک می‌کنند.

در منظومه «سمندرخان سالار»، بسیاری از صحنه‌های زمانی و طبیعی نه به صورت توصیف مستقیم، بلکه از رهگذر استعاره‌هایی برخاسته از تجربه زیسته مردم بازنمایی می‌شوند (12). شاعر با جایگزین کردن عناصر کیهانی با اشیای آشنا و روزمره، جهان روایت را از سطح انتزاعی به سطحی ملموس و بومی فرومی‌کشد و بدین‌سان، معنا را در بستری فرهنگی و حسی می‌نشانَد:

نِماشُم وَخَتِ که آخُونَد آذو دا
«فِلَکِ تُوْرَه یُ زُغَالاَشِرْ گُلُو دا»
دو سه حَفَنَه زُغَال و رَزَنَه و کاه
آتِش زَهْ شَا دِ مَوْنِ مَنَقَلِ ماه

(16)

شاعر لحظه غروب و آغاز شب را چنین تصویر می‌کند: هنگام اذان مغرب، گویی آسمان (فلک) توبره زغال خود را تکان می‌دهد و چند مشت زغال و خاشاک فرومی‌ریزد؛ سپس این زغال‌ها در «منقل ماه» افروخته می‌شوند. مقصود از این تصویر، سیاه‌شدن آسمان و پدیدارشدن ماه در دل تاریکی شب است.

در این ابیات، استعاره نقش محوری در ساخت معنا دارد. «فلک» به انسانی تشبیه‌گونه بدل می‌شود که «توبره زغال» بر دوش دارد و شب‌هنگام آن را می‌تکاند؛ این تصویر، استعاره‌ای خلاقانه از فرا رسیدن تاریکی است. شاعر به‌جای توصیف انتزاعی شب، از تجربه ملموس زغال، کاه و منقل بهره می‌گیرد؛ عناصری که در زندگی روزمره مردم تربت حیدریه حضوری پررنگ دارند. بدین ترتیب، پدیده‌ای کیهانی و دوردست به کنشی آشنا و خانگی فروکاسته می‌شود و همین امر، معنا را برای مخاطب بومی قابل لمس و زنده می‌سازد.

این استعاره‌ها صرفاً آرایه‌ای زبانی نیستند، بلکه در پیشبرد فضای داستانی نقش دارند. هم‌زمانی اذان، غروب و افروخته‌شدن «منقل ماه» نوعی پیوند میان زمان قدسی، طبیعت و زندگی روزمره ایجاد می‌کند. شب در اینجا نه لحظه‌ای خنثی، بلکه صحنه‌ای فعال و پویاست که با کنش استعاری فلک شکل می‌گیرد. چنین کاربردی از استعاره نشان می‌دهد که عباسی چگونه با تکیه بر زبان گویشی و فرهنگ بومی، نظامی استعاری می‌آفریند که هم بار زیبایی‌شناختی دارد و هم به عمق‌بخشی روایت و تثبیت جهان‌بینی محلی در متن منظومه کمک می‌کند.

در لحظات اوج روایت، شاعر به‌جای گزارش مستقیم رخدادهای عاطفی، از زبان استعاره بهره می‌گیرد تا تنش درونی و سرنوشت‌ساز بودن موقعیت را برجسته کند. این شیوه، کنش ساده‌ای چون «نگاه کردن» را به آستانه حادثه و تقدیر پیوند می‌زند:

سَمِنْدَر تا نِگا وِر اَسْمو کرد

زَمَنَه تیر دِ چَلَه‌ی کَمو کرد

(16)

همین‌که سمندر سر برمی‌دارد و به بالا نگاه می‌کند - نگاهی که در بافت داستان معطوف به دیدار زن زیباروست - گویی روزگار تیر خود را در چله کمان می‌گذارد؛ یعنی لحظه‌ای سرنوشت‌ساز فرارسیده و بلا یا عشق، آماده اصابت است.

در این بیت، استعاره «زمانه تیر در چله نهادن» کارکردی تعیین‌کننده در ساخت معنایی دارد. زمان به کمانداری بدل می‌شود که با نهادن تیر، کنش خود را به آستانه وقوع می‌رساند؛ بدین‌سان، نگاه سمندر از یک حرکت عادی به محرکی تقدیری تبدیل می‌شود. این استعاره، تنش روایی را فشرده و لحظه را معلق می‌کند و نشان می‌دهد چگونه یک دیدار می‌تواند آغازگر زنجیره‌ای از رخدادهای باشد. پیوند نگاه با «آماده‌شدن تیر» شدت خطر یا دگرگونی را القا می‌کند و بار عاطفی صحنه را به‌طرزی موجز و نافذ بالا می‌برد.

از منظر روایی، این استعاره فراتر از زیباسازی است و نقش پیش‌برنده دارد. شاعر با نسبت‌دادن کنش به «زمانه»، عاملیت فردی را در شبکه‌ای از تقدیر و نیروهای برتر می‌نشانند؛ امری که با جهان‌بینی بومی و حماسی منظومه سازگار است. زبان گویشی تربتی در اینجا به انتقال سریع و ملموس معنا یاری می‌رساند و استعاره را از سطح انتزاعی به تجربه‌ای حسی و قابل درک فرومی‌آورد. بدین‌سان، استعاره هم به تعمیق شخصیت‌پردازی کمک می‌کند و هم گره‌گاه روایی را برجسته می‌سازد؛ جایی که نگاه، سرنوشت را نشانه می‌رود.

در نقاط عطف روایت، شاعر برای نمایش دگرگونی درونی قهرمان، از زبان استعاره بهره می‌گیرد تا تغییر ارزش‌ها و اولویت‌ها را به‌جای گزارش مستقیم، در قالب تصویری مؤثر و معناخیز نشان دهد:

دِگه تیر و تِفَنگ از خَطَرِش رَف

اَسیرِ دِلِ نِبو، که اَخَرِش رَف

(16)

سمندر که مردی جنگاور بوده، با عاشق‌شدن، تیر و تفنگ را از یاد می‌برد؛ او پیش‌تر اسیر دل نبود، اما سرانجام گرفتار عشق می‌شود. در این ابیات، «تیر و تفنگ» استعاره‌ای از هویت رزمی، خشونت مشروع و زیست پهلوانانه است؛ فراموشی آن‌ها به‌منزله تعلیق کارکردهای جنگی و فروکش کردن منطق نبرد تعبیر می‌شود. در

برابر، «اسیر دل شدن» استعاره‌ای است از تسلط عاطفه و ورود قهرمان به قلمرو عشق. این جابه‌جایی استعاری، تغییر بنیادین در ساخت معنایی شخصیت را نشان می‌دهد: قهرمان از میدان جنگ به میدان دل می‌رود. بدین‌سان، شاعر با کمترین واژه‌ها، بیشترین دلالت را می‌سازد و تحول درونی را به شکلی فشرده و نافذ بازنمایی می‌کند.

این استعاره‌ها کارکرد پیش‌برنده دارند و نقطه عطف داستان را رقم می‌زنند. کنار رفتن «تیر و تفنگ» نه صرفاً یک حالت روانی، بلکه نشانه‌ای از تغییر مسیر روایت است؛ از کنش‌های بیرونی حماسی به کشمکش‌های درونی عاشقانه. زبان گویشی تربتی، با ایجاز و صراحت، این چرخش را ملموس می‌کند و آن را در افق فرهنگی مخاطب می‌نشانند؛ جایی که پهلوانی و عاشقی دو قطب شناخته‌شده‌اند. بدین‌سان، استعاره در این بیت هم شخصیت‌پردازی را تعمیق می‌کند و هم پیوند میان عشق، تقدیر و سرنوشت را در متن منظومه استحکام می‌بخشد.

۳-۳ بررسی تشبیه و نقش آن در تقویت تصویر و فضا سازی تشبیهات موجود در این متن، غالباً برگرفته از محیط پیرامونی شاعر، ابزارهای بومی، مفاهیم فرهنگی و عناصر طبیعی هستند و همین امر به آن‌ها هویتی بومی و در عین حال هنری بخشیده است. تشبیه در این منظومه باعث نزدیکی مخاطب به متن، افزایش فهم معنایی و برقراری پیوند عاطفی میان مخاطب و اثر می‌گردد. از این طریق، تشبیه به یکی از عناصر بنیادین هویت هنری منظومه تبدیل می‌شود.

در بخش‌هایی از منظومه، شاعر برای انتقال دگرگونی تدریجی زمان و فضا، از تشبیه‌هایی بهره می‌گیرد که پدیده‌های طبیعی را به تجربه‌های آشنا و دیداری نزدیک می‌کند و بدین وسیله، حرکت شب به سوی روشنایی را برای مخاطب محسوس می‌سازد:

به‌در رف تا که ماه از زر ابرا
دگه کم‌کم آمه بالا و بالا

ز می و آسمود زر مهتو
مثال روز روشن رفت یگ‌هو
(16)

شاعر خروج ماه از پشت ابرها و بالا آمدن تدریجی آن را تصویر می‌کند و سپس نشان می‌دهد که زمین و آسمان زیر نور مهتاب چنان روشن می‌شوند که گویی شب ناگهان به روز بدل شده است. در این ابیات، تشبیه نقش اصلی در تقویت تصویر و فضا سازی دارد. عبارت «مثال روز روشن» تشبیهی صریح است که شدت نور مهتاب را به روشنی روز همانند می‌کند و مخاطب را به سرعت از تاریکی شب به فضای نورانی منتقل می‌سازد. حرکت تدریجی ماه («کم کم آمه بالا و بالا») در کنار این تشبیه، ریتم زمانی شب را ملموس می‌کند و تصویری پویا و زنده از گذر زمان می‌آفریند؛ تصویری که نه تنها دیده می‌شود، بلکه حس می‌گردد.

این تشبیه ساده و بومی، کارکردی فراتر از زیبا سازی دارد و به ایجاد پیوند عاطفی با مخاطب می‌انجامد. تجربه روشن شدن شب در زیر مهتاب، تجربه‌ای آشنا برای زیست‌بوم روستایی است و شاعر با اتکا به همین تجربه، فضایی مشترک میان متن و مخاطب ایجاد می‌کند. بدین‌سان، تشبیه به یکی از عناصر بنیادین هویت هنری منظومه تبدیل می‌شود و نشان می‌دهد که عباسی چگونه با بهره‌گیری از عناصر طبیعی و زبان گویشی، تصویری روشن، قابل لمس و اثرگذار از جهان روایت خود می‌سازد.

در منظومه، شاعر برای ایجاد جذابیت بصری و نزدیکی عاطفی مخاطب به شخصیت‌ها، از تشبیه‌هایی برگرفته از طبیعت و زندگی روزمره بهره می‌گیرد. این تصاویر، نه تنها توصیف‌کننده ویژگی‌های ظاهری شخصیت‌ها هستند، بلکه فضایی ملموس و حسی خلق می‌کنند که مخاطب را در تجربه زیسته قهرمانان شریک می‌سازد:

بر روی گلو نار بجستو
دهن شیری تر از قند فریمو
(16)

گونه‌های گُلُو (گُلُو: گلاب؛ معشوق و همسر سمندر) همچون انار بجستان سرخ است و دهانش شیرین‌تر از قند فریمان.

در این بیت، تشبیه «گونه‌ها به انار» و «دهان به قند» با محیط و زندگی بومی ترکیب شده است تا ویژگی‌های جسمانی و جذابیت گُلُو به صورت بصری و حسی منتقل شود. سرخی گونه‌ها به گرما و طراوت زندگی عاشقانه اشاره دارد و شیرینی دهان به لطف و محبت معشوق دلالت می‌کند. استفاده از عناصر ملموس و آشنا برای مخاطب محلی، باعث می‌شود تصویر ذهنی او از شخصیت‌ها زنده و ملموس باشد و ارتباط عاطفی میان خواننده و متن تقویت شود. تشبیه‌ها در اینجا نه تنها جلوه زیبایی‌شناختی ایجاد می‌کنند، بلکه بافت فرهنگی و زیست‌محیطی تربت حیدریه را نیز به متن وارد می‌سازند. بهره‌گیری از نمادهایی مانند «انار بجستان» و «قند فریمان»، علاوه بر ایجاد تصویر حسی، نشان‌دهنده تعلق شخصیت‌ها به محیط بومی و ارزش‌های فرهنگی محلی است. بدین ترتیب، شاعر با ترکیب تشبیه‌های دقیق و زبانی محلی، فضایی چندلایه و اثرگذار خلق می‌کند که هم زیبایی‌شناختی است و هم درونیات و روابط انسانی را برجسته می‌سازد.

شاعر با بهره‌گیری از عناصر طبیعت و محیط پیرامونی، فضایی شاعرانه و ملموس خلق کرده است. مهتاب و ابر به اشیای آشنا و قابل لمس تشبیه شده‌اند تا مخاطب بتواند تصویر روشن و دقیقی از صحنه شبانه در ذهن خود بسازد. این تکنیک نه تنها تصویرپردازی را زنده و واقعی می‌کند، بلکه با نزدیک کردن عناصر طبیعت به تجربه روزمره، پیوندی میان جهان شاعرانه و زیست‌بوم محلی برقرار می‌سازد:

کِشی مَنقَلِ مَهتورِ پیشِ پاهاش

لِحافچه‌ی ابرِ انداخ او دِ بالاش

(16)

کشید منقل مهتاب را جلوی پاهایش. لحافچه‌ی ابر را انداخت او در بالایش.

در این بیت، مهتاب به «منقل» تشبیه شده است؛ منقلی که جلوی پاها کشیده شده، تداعی‌کننده نور گرم و پراکنده‌ای است که محیط را روشن می‌کند. این تشبیه بلیغ، مهتاب را از یک پدیده طبیعی مجرد به عنصری قابل لمس و عینی تبدیل کرده و حس حضور فیزیکی نور را منتقل می‌کند. هم‌زمان، ابر به «لحافچه» تشبیه شده و تصویری نرم و حفاظتی ایجاد می‌کند؛ این لحاف کوچک، ابر را به عنصری قابل لمس، آرامش‌بخش و در عین حال پوشاننده فضای بالای سمندر خان بدل کرده است.

این تصاویر با بهره‌گیری از تشبیه، فضایی شاعرانه و ملموس پدید می‌آورند که هم از نظر بصری و هم از نظر حسی تأثیرگذار است. تشبیه‌ها نه تنها صحنه را زنده می‌کنند، بلکه با القای حس حرکت، نور و حجم، بیننده را در دل روایت قرار می‌دهند و تجربه زیستی مردم محلی و عناصر فرهنگی محیط را با زبان هنری به تصویر می‌کشند. این پیوند میان تصویرپردازی و تشبیه، نشان‌دهنده نقش بنیادین تشبیه در تقویت فضاسازی و غنای بلاغی منظومه «سمندر خان سالار» است.

پیوند میان بلاغت، روایت و فرهنگ بومی

استعاره‌ها و تشبیه‌ها حامل معناهای فرهنگی، ارزش‌ها و جهان‌بینی مردمان تربت حیدریه‌اند. این پیوند باعث می‌شود منظومه علاوه بر ارزش ادبی، جایگاهی هویتی و فرهنگی نیز بیابد. استفاده از زبان گویشی و آرایه‌های بلاغی در کنار هم، به خلق متنی منسجم، اثرگذار و چندلایه انجامیده است. عباسی توانسته است میان سنت شفاهی، زبان بومی و معیارهای شعر مکتوب پیوندی هنری برقرار کند و بدین ترتیب، اثری بیافریند که هم بومی است و هم قابل عرضه در سطح ملی.

«گفت‌وگو از شگردها و ابزارهای اساسی نویسنده یا سراینده است تا شناختی عمیق‌تر از آنچه در سر دارد، به مخاطب هدیه کند. این شیوه ادبی را می‌توان به گونه‌هایی نظیر دیالوگ (گفت‌وگوی دوطرفه)، مونولوگ یا تک‌گویی و همولوگ یا گفت‌وگوی جمعی

در ادبیات مشاهده کرد. اگرچه گفت‌وگو در ادبیات نمایشی نظیر تراژدی و داستان نظیر رمان، بیش از انواع دیگر کاربرد دارد، در ادبیات عامه نیز از زیبایی‌های خاص خود برخوردار است» (۱۷). در منظومه سمندر خان سالار، در لحظه‌های بحرانی روایت، شاعر با اتکا به زبان ساده و گفتاری بومی، خبری سرنوشت‌ساز را منتقل می‌کند؛ خبری که بار عاطفی و فرهنگی آن بیش از هر آریه پیچیده‌ای، از دل موقعیت و شیوه بیان برمی‌خیزد و روایت را به نقطه گسست می‌رساند:

علی‌ممد خبر از قلعه آورد

سمندر چی نشستی که گلو مُرد؟

(۱۶)

علی‌محمد از آبادی خبر می‌آورد و به سمندر می‌گوید: چرا نشسته‌ای؟ گلو - گلاب: همسر و معشوقه سمندر - از دنیا رفته است. این خبر، پایان ناگهانی یک زندگی عاشقانه و آغاز سوگی عمیق را اعلام می‌کند.

در این ابیات، بلاغت نه در پیچیدگی استعاره یا تشبیه، بلکه در پیوند مستقیم زبان، روایت و فرهنگ بومی جلوه می‌کند. تعبیر محاوره‌ای «چی نشستی» بازتابی از گفتار روزمره مردم است که شدت شوک و فوریت خبر را می‌رساند؛ گویی زمان برای اندوه‌پردازی نیست و واقعیت مرگ بی‌درنگ بر زندگی قهرمان فروز آمده است. نام‌بردن از «قلعه» و «علی‌محمد» نیز روایت را در شبکه‌ای از روابط اجتماعی و جغرافیای بومی جای می‌دهد و مرگ را از امری فردی به رخدادی جمعی بدل می‌سازد. این بیت نشان می‌دهد که چگونه زبان گویشی حامل جهان‌بینی مردمان تربت حیدریه است؛ جهانی که در آن خبر مرگ با صراحت و بی‌پیرایه گفته می‌شود و همین سادگی، اثر عاطفی عمیق‌تری می‌آفریند. بلاغت متن در اینجا از دل سنت شفاهی و شیوه انتقال خبر در جامعه محلی برمی‌خیزد و روایت را به‌طور ناگهانی وارد مرحله‌ای تازه می‌کند. بدین‌سان، پیوند میان بلاغت، روایت و فرهنگ بومی

به‌روشنی آشکار می‌شود و نشان می‌دهد که عباسی چگونه با کمترین آرایش زبانی، بیشترین تأثیر روایی و احساسی را رقم می‌زند.

شاعر در بیت زیر، با بهره‌گیری از جزئیات ملموس و ابزارهای بومی، فضای داخلی و روزمره خانه را بازسازی می‌کند و عناصر غذایی و زندگی روستایی را با دقت تصویرپردازی می‌کند. تشبیهات نهفته در این توصیف، پیوندی مستقیم میان تجربه زیستی مردم تربت حیدریه و زیبایی هنری شعر برقرار می‌کند و حس نزدیکی مخاطب به متن را تقویت می‌کند:

شکمه قرمه قیمة د پستوو

دلنگو مشک شیرازه د ایوو

(۱۶)

شکمه قرمه و قیمة گوشت در پستوی خانه است و مشک شیرازه (ماست خشک محلی) از ایوان خانه آویزان است.

شاعر با تصویر کردن شکمه قرمه و قیمة در پستوی خانه و آویختن مشک شیرازه در ایوان، محیطی آشنا و ملموس از زندگی روزمره و سنت‌های محلی ارائه می‌دهد. این جزئیات نه تنها به بازنمایی فضای زندگی بومی کمک می‌کنند، بلکه با ایجاد تشبیه‌های بصری و ملموس، مخاطب را به درک دقیق‌تر از فرهنگ و عادات غذایی روستایی هدایت می‌کنند. به عبارتی، مشاهده ساده‌ای مانند آویختن مشک شیرازه، در متن شعر به عاملی تبدیل می‌شود که حس زندگی و فضا را منتقل می‌کند و نقش تشبیه در اینجا فراتر از زینت کلام است؛ تصویر زنده‌ای ایجاد می‌کند که فهم معنایی و عاطفی مخاطب را تقویت می‌نماید.

در این بیت می‌توان دید که تصویرپردازی در منظومه، نه تنها بیانگر محیط فیزیکی و جغرافیایی است، بلکه حامل هویت فرهنگی و بومی نیز هست. با وارد کردن عناصر محلی و آشنا در متن، شاعر به مخاطب اجازه می‌دهد تا هم تجربه واقعی زندگی روستایی را حس کند و هم پیوند عاطفی و فرهنگی با متن برقرار نماید. به این

ترتیب، تشبیه در منظومه «سمندر خان سالار» نقشی بنیادین در تقویت تصویر و فضا سازی دارد و توانسته است متن را هم زنده و ملموس و هم اثرگذار و هنری کند.

شاعر با بهره‌گیری از جزئیات بصری و ملموس، تضاد اجتماعی و اقتصادی میان شخصیت‌ها را در قالب تصویرسازی دقیق و عینی نشان می‌دهد. گردنبد طلایی و توری‌گدایی نه فقط اشیایی واقعی هستند، بلکه با قدرت تصویر و تضاد بصری، شکاف طبقاتی و اختلاف وضعیت زندگی را به شکلی زنده و محسوس بازنمایی می‌کنند. این تصویرسازی، مخاطب را مستقیم با موقعیت روستایی و فرهنگی متن مواجه می‌سازد و فضایی غنی از حس و معنی خلق می‌کند:

دِ گردَنِ تَوِیه خِفَتِ طَلَبِی
دِ گردَنِ مَوِیه تَوِری گَدایی
(16)

به گردن تو، یک گردنبد طلایی آویزان است، درحالی‌که توری‌گدایی بر گردن من است.

شاعر در این بیت، با تمرکز بر جزئیات گردن و اشیای آویخته بر آن، تضاد میان شخصیت‌ها را به تصویر کشیده است. گردنبد طلایی نمادی از توانگری و موفقیت سمندر خان است، درحالی‌که توری‌گدایی نماد فقر و ناتوانی دیگر شخصیت است. این تصویر، هم از نظر بصری و هم از نظر مفهومی مخاطب را درگیر می‌کند و توانسته است فضای اجتماعی و فرهنگی روستا را به شکل ملموس و هنری منتقل کند.

در این بیت، تصویرسازی زنده، حامل پیام‌های فرهنگی و اجتماعی نیز هست. نمایش تفاوت وضعیت اقتصادی از طریق اشیای آویخته بر گردن، نه تنها تصویر زندگی روزمره را منتقل می‌کند، بلکه نشان‌دهنده ارزش‌ها، باورها و نگرش‌های مردم تربت حیدریه است. بدین ترتیب، این تصویرسازی هم به فضا سازی شاعرانه کمک می‌کند و هم پیوندی میان روایت و فرهنگ بومی برقرار

می‌سازد؛ به گونه‌ای که مخاطب می‌تواند هم زیبایی هنری شعر و هم واقعیت اجتماعی متن را به طور هم‌زمان درک کند.

نتیجه‌گیری

این پژوهش، با رویکرد توصیفی - تحلیلی و بر مبنای مطالعه مستقیم متن منظومه «سمندر خان سالار»، نمونه‌های استعاره و تشبیه را استخراج کرده و سپس آن‌ها را برحسب نوع، ساختار، حوزه‌های معنایی و کارکرد بلاغی طبقه‌بندی می‌کند تا نقششان را در تصویرپردازی، موسیقی معنایی، فضا سازی بومی و انتقال جهان‌بینی مردم تربت حیدریه نشان دهد. جمع‌بندی نتایج مقاله صریح است: عباسی آرایه‌ها را «زینت کلام» نمی‌گیرد، بلکه آن‌ها را به ابزار اصلی روایت، تصویرسازی و معناآفرینی تبدیل می‌کند.

در سطح «نظام تصویرپردازی»، مقاله نشان می‌دهد بخش مهمی از تصویرهای منظومه از دل تجربه زیسته و جزئیات ملموس زندگی روزمره، محیط جغرافیایی و عناصر بومی شکل می‌گیرد و به همین دلیل، زبان شعر زنده، نزدیک و به لحاظ روایی باورپذیر می‌شود. حتی جایی که تصویرپردازی بیش از آرایه‌های آشکار، بر مشاهده دقیق و بازآفرینی واقعیت تکیه دارد، مثل تصویر حرکت گله در دره، نتیجه‌اش تولید صحنه‌هایی است که مخاطب نه فقط می‌بیند، بلکه «حس» می‌کند؛ یعنی تصویر به کارکرد معناپرداز و روایت‌ساز ارتقا می‌یابد، نه صرفاً توصیفی.

استعاره‌های منظومه «سمندر خان سالار» عمدتاً از طبیعت، زندگی روستایی و ابزارها و اشیای بومی تغذیه می‌کنند و درست به همین خاطر، هم بومی و ملموس‌اند و هم ظرفیت‌های روایی بالایی دارند. نمونه‌هایی مانند «زمانه تیر در چله نهادن» نشان می‌دهد استعاره چگونه لحظه را سرنوشت‌ساز می‌کند، تنش را فشرده می‌سازد، و نگاه یا کنش ساده شخصیت را به نقطه عطف روایت تبدیل می‌کند؛ بنابراین، استعاره در این متن نقش پیش‌برنده دارد و هم‌زمان به شخصیت‌پردازی و عمق‌بخشی به جهان داستان کمک می‌کند.

تربت حیدریه را حمل می‌کنند، و هم باعث می‌شوند منظومه در نقطه تلاقی سنت شفاهی و معیارهای شعر مکتوب، متنی منسجم و چندلایه باشد. بر این اساس، نتیجه عملی پژوهش این است که شعر گویشی خراسان را باید نه فقط «سند فرهنگی»، بلکه «متن ادبی قابل تحلیل بلاغی» دانست؛ چون همین شبکه تصویری و آرایه‌ای است که به اثر قدرت روایت‌گری، شخصیت‌سازی و ماندگاری می‌دهد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Dialect poetry constitutes one of the most significant yet often underestimated domains of Persian literary culture, because it preserves not only linguistic diversity but also local memory, affective experience, oral narration, and indigenous aesthetics. The narrative poem *Samandar Khan Salar* by Ali-Akbar Abbasi is a prominent example of Khorasan dialect poetry and, more specifically, of the Torbati poetic tradition, in which local speech becomes a literary medium capable of narration, characterization, imagery, and rhetorical complexity (16). While Persian literary studies have long recognized the importance of imagery, metaphor, and simile in the formation of poetic meaning (12), dialect poetry has often been approached primarily through ethnographic, folkloric, or linguistic perspectives rather than through systematic rhetorical analysis. This imbalance has caused many of its aesthetic and literary capacities to

تشبیه‌های این منظومه اغلب از محیط پیرامونی شاعر، عناصر طبیعی، مفاهیم فرهنگی و اشیای روزمره می‌آیند و از همین مسیر، «فهم‌پذیری»، «حسن‌پذیری» و «پیوند عاطفی» مخاطب با متن را تقویت می‌کنند. تشبیه‌هایی مانند روشن‌شدن شب «مثال روز روشن» یا توصیف معشوق با ارجاع‌های محلی، مثل «انار بجستان» و «قند فریمان»، علاوه بر ایجاد تصویر حسی، جغرافیا و فرهنگ را وارد زیبایی‌شناسی متن می‌کنند؛ یعنی تشبیه صرفاً آرایه نیست، حامل هویت بومی و ابزار فضا‌سازی است.

پیوند «بلاغت - روایت - فرهنگ» در «سمندرخان سالار» یک پیوند تزئینی نیست، بلکه سازوکار تولید معناست: استعاره و تشبیه هم روایت را جلو می‌برند، هم جهان‌بینی و ارزش‌های زیست‌جهان remain marginal in academic inquiry. The present study addresses this gap by examining the rhetorical system and imagery of *Samandar Khan Salar* with specific emphasis on metaphor and simile. It proceeds from the premise that dialect poetry is not merely a repository of local expressions or oral traditions, but a sophisticated literary form in which language, culture, image, and narrative interact dynamically. In this regard, the poem is situated at the intersection of oral tradition and written literary form, reflecting both the vitality of folk poetic structures (11) and the artistic possibilities of regional language in the production of literary meaning (3).

The theoretical foundation of the study rests on classical and modern approaches to rhetoric, stylistics, and poetic imagery. Imagery in poetry is understood as the transformation of sensory, cultural, and emotional experience into a verbal structure that enables the reader to perceive meaning

concretely and aesthetically (7). In this framework, metaphor and simile are not treated as decorative ornaments, but as central mechanisms through which poetic language organizes perception, intensifies meaning, and creates a distinct imaginative world. Metaphor operates through semantic transfer and substitution, allowing one domain of experience to be understood through another, thereby deepening the interpretive potential of poetic language (12). Simile, by contrast, creates explicit or implicit relations of resemblance between two phenomena and makes abstract, emotional, or narrative states more visible and graspable (14). Since the poem belongs to a dialectal and folk-rooted poetic tradition, the study also draws on scholarship concerning popular songs, local verse forms, and Khorasan oral culture (4, 6). These perspectives make it possible to examine how Abbasi's imagery emerges from the concrete environment of Torbat-e Heydarieh, including rural life, livestock, tools, weather, food, local geography, social hierarchy, and interpersonal relations.

Methodologically, this research adopts a descriptive-analytical and text-centered approach. The primary data consist of the published text of *Samandar Khan Salar*, from which instances of metaphor and simile were identified, extracted, and classified according to their rhetorical type, structural form, semantic domain, source image, and narrative function (16). The analytical process was not limited to identifying isolated figures of speech;

rather, each rhetorical instance was examined in relation to the surrounding narrative context, the dialectal texture of the language, and the cultural world represented in the poem. This method corresponds to stylistic approaches that view literary form as an interaction between linguistic choice, semantic organization, and cultural context (9). The study therefore investigates how imagery contributes to atmosphere, characterization, plot development, emotional intensification, and the representation of local worldview. In addition, the analysis considers the relation between dialect and rhetoric, since the Torbati dialect is not merely a vehicle for content but an active poetic medium that shapes rhythm, intimacy, cultural specificity, and imaginative force. This attention to language structure is consistent with approaches that regard poetic language as a system in which lexical selection, figurative expression, and cultural memory work together to construct meaning (8, 10).

The findings show that the imagery system of *Samandar Khan Salar* is deeply rooted in lived experience and local perception. Many of the poem's images arise from rural life, natural scenery, domestic objects, animal movement, agricultural settings, local food, and the social relations of village life. For example, the movement of flocks through valleys, the sudden change of the sky, the location of a house at the end of an alley, or the presence of food and household objects in interior spaces are not merely descriptive details; they

function as narrative and cultural signs that build the world of the poem. In such cases, Abbasi's imagery often operates through concrete visuality rather than through overt rhetorical complexity. The result is a poetic world that is immediately sensory and culturally recognizable. This characteristic corresponds to the nature of folk and dialect poetry, where poetic meaning often emerges from everyday experience, collective memory, and oral familiarity (13, 15). At the same time, the poem transforms these ordinary materials into literary images by arranging them within a coherent narrative structure. Thus, local speech becomes a medium for poetic visualization, and ordinary rural objects acquire symbolic and aesthetic force.

The analysis of metaphor reveals that Abbasi uses metaphor as a major device for structuring meaning and advancing the narrative. Natural and cosmic phenomena are frequently translated into familiar domestic or rural images, as when the arrival of night is represented through the image of the sky shaking a bag of coal and the moon appearing like a brazier. Such metaphors reduce the distance between cosmic events and local experience, making the universe intelligible through the material culture of village life. Similarly, the metaphor of time placing an arrow in the bowstring transforms a simple act of looking into a moment of destiny, danger, and emotional turning point. This metaphor intensifies the narrative and indicates that love, fate, and crisis are about to converge.

Another major metaphorical movement appears in the transition from weapons to love: when "arrow and gun" leave the hero's mind and he becomes "captive to the heart," the poem depicts a shift from martial identity to emotional vulnerability. These metaphors do not merely embellish the text; they organize the hero's transformation, connect private emotion to destiny, and reinforce the poem's worldview. The similes of the poem perform a complementary function. Expressions comparing moonlight to daylight, the beloved's cheeks to the pomegranate of Bajestan, and her mouth to the sugar of Fariman demonstrate how simile creates visual immediacy while preserving geographical and cultural specificity. Such comparisons make beauty, light, affection, and atmosphere culturally situated rather than abstract (1, 17).

In conclusion, the rhetorical system of *Samandar Khan Salar* demonstrates that Khorasan dialect poetry must be understood not only as a cultural or linguistic document but also as a literary text with complex aesthetic, narrative, and rhetorical capacities. Abbasi's use of metaphor and simile shows that local language can produce a highly organized poetic world in which imagery, emotion, narration, and cultural identity are inseparably connected. The poem's figures of speech are not external ornaments added to a simple folk narrative; they are fundamental instruments through which the story moves forward, characters are shaped, atmosphere is intensified, and local worldview is transmitted.

The study therefore highlights the need for broader rhetorical and stylistic engagement with dialect poetry, especially works that stand between oral heritage and written literary composition. By examining metaphor and simile in this poem, the research reveals how regional language, indigenous imagery, and poetic imagination combine to create a text that is at once local and literary, familiar and artistic, rooted in lived experience and open to critical interpretation.

References

1. Sarvi V. A Comparative Analysis of the Theme of Complaint in the Do-Baytis of Mazandaran and Khorasan Folk Literature. *Culture and Folk Literature*. 2022;10(43):91-126.
2. Vahidian Kamyar T. *New Words in Persian Literature*. Ahvaz: Academic Jihad Publications; 1991.
3. Mihandoust M. *Kalleh Faryad: Songs from Khorasan*. Tehran: Ministry of Culture and Art, Center for Anthropological Research; 2001.
4. Zolfaghari H. Indigenous Types of Khorasan Songs. *Literary Essays*. 2016(194).
5. Ghahreman M. *The Cries of Torbat*. Mashhad: Mah Jan; 2004.
6. Saraei J. *Folk Songs*. 1st ed. Tehran: Mowj; 2011.
7. Shamisa S. *Literary Genres*. Tehran: Mitra; 2008.
8. Alipour M. *The Language Structure of Contemporary Poetry*. Tehran: Ferdows; 2008.
9. Fotouhi M. *Stylistics: Theories, Approaches, and Methods*. Tehran: Sokhan; 2012.
10. Shamisa S. *General Stylistics*. Tehran: Mitra; 2014.
11. Zolfaghari H. The Application and Characteristics of Do-Bayti in Types of Popular Verse Literature. *Adab-Pazhouhi*. 2015;9(32):63-95.
12. Shafiei Kadkani MR. *Imagery in Persian Poetry*. Tehran: Agah; 1996.
13. Panahi Semnani M. *Song and Songwriting in Iran*. Soroush; 2000.
14. Rashed Mohassel MR. Do-Bayti: A Manifestation of Emotional Needs. *Ketab-e Mah-e Honar*. 2004(67-68):18-24.
15. Amanov R. *Folk Quatrains and Rhetorical Codes*. Tehran: Soroush; 2002.
16. Abbasi AA. *The Epic Poem of Samandar Khan Salar*. Torbat-e Heydarieh: Daneshvaran Rashid; 2016.
17. Mahouzi M, Tavousi M, Sarvi V. Methods and Purposes of Dialogue in Mazandarani and Khorasani Folk Do-Baytis. *Culture and Folk Literature*. 2017;5(15):155-77.